

نظریه «رویارویی تمدن‌ها» از دیدگاه منتقدان

نقد و بررسی از: مجتبی امیری

● مقدمه

مقالات مختلفی نظریه هانتینگتون را مورد کندوکاو قرار دادند. اخیراً هانتینگتون با انتشار مقاله‌ای در شماره جدید نشریه فارن افرز (ماه نوامبر و دسامبر) به منتقدان نظریه «رویارویی تمدن‌ها» پاسخ داده و به اثبات آن با نگرشی متفاوت پرداخته است. در این جا، نخست مطالبی که تاکنون در زمینه نقد نظریه «برآورد تمدن‌ها» منتشر شده است، در دو سطح فکری و سیاسی مورد بررسی قرار می‌گیرد و سپس ترجمه کامل پاسخ هانتینگتون به منتقدانش منعکس می‌شود.

۱- برژنسکی و نظریه «رویارویی تمدن‌ها»

برژنسکی در نقد اندیشه هانتینگتون، نخست در سطح فکری به کالبدشکافی فرهنگ غربی پرداخته، ضعف‌های التیام‌ناپذیر این فرهنگ را برمی‌شمارد، و از بی‌توجهی هانتینگتون به درون‌گسیختگی فرهنگ غربی خرده می‌گیرد، اما از نظر سیاسی رویارویی تمدن‌ها و جایگزین شدن کمونیسم با اسلام را تا حدودی می‌پذیرد.

به اعتقاد برژنسکی، سکولاریسم عنان گسیخته حاکم بر نیم کره غربی، در درون خود «نطفه ویرانی فرهنگ غربی» را می‌پرورد. از اینرو، آنچه ابرقدرتی آمریکا را در معرض زوال قرار می‌دهد، «سکولاریسم عنان گسیخته» غربی است و نه رویارویی تمدن‌ها. آنچه باید موجب نگرانی باشد «فساد درونی» نظام غربی است که نه تنها رهبری آمریکا بلکه مآلا فرهنگ آمریکا را، بعنوان معیاری برای دیگران، از بین می‌برد. برژنسکی، دیدگاه هانتینگتون نسبت به حقوق بشر را بعنوان معیاری برای نمایش شکاف‌های موجود میان تمدن‌ها مورد انتقاد قرار می‌دهد و می‌نویسد حتی حقوق بشر را نیز نمی‌توان صرفاً در چارچوب مسائل سیاسی تعریف کرد. نفس مباحث ریشه‌ای که در زمینه حقوق بشر صورت می‌گیرد، با مشکل پیچیده‌ای چون روشن کردن مفهوم يك «زندگی خوب» روبروست. امروزه، این مفهوم لزوماً مسائلی چون کیفیت کلی زندگی را نیز در برمی‌گیرد به طوری که نمی‌توان آنرا صرفاً به ابعاد سیاسی یا مادی زندگی بشر محدود ساخت.

تعریف يك «زندگی خوب» باید با پایبندی بیشتر به تقوا، نظم اخلاقی و باورهای معنوی سروکار داشته باشد. از اینرو، باید خیلی مواظب بود موضعی اتخاذ نشود که براساس آن اسلام خود بخود دشمن غرب یا مخالف حقوق بشر قلمداد گردد. اتخاذ اینگونه مواضع، از برخورد سیاسی با حقوق

«رویارویی تمدن‌ها» چارچوبی است که برفسور هانتینگتون، استاد کرسی سیاست دانشگاه هاروارد، برای تحلیل و تبیین اوضاع جهان بعد از جنگ سرد انتخاب کرده و با انتشار مقاله مبسوطی در شماره تابستان فصلنامه فارن افرز، رخدادهای پنج سال گذشته جهان و تحولات در حال شکل‌گیری جهان نو را مورد ارزیابی و پیش‌بینی قرار داده است.

هانتینگتون، «خطوط گسل» میان تمدن‌ها را بعنوان نقاط حساس و عامل بروز درگیری‌های آتی و جان‌نشین مرزهای ایدئولوژیکی و سیاسی ویژه دؤران جنگ سرد می‌داند و تلاش می‌کند دولت‌مردان آمریکا و سایر کشورهای غربی را متقاعد کند که کانون اصلی درگیری‌ها در آینده، بین تمدن غرب و اتحاد جوامع کنفوسیوسی شرق آسیا و جهان اسلام خواهد بود. به نظر او درگیری‌های تمدنی آخرین مرحله تکامل درگیری در جهان است. با چنین نتیجه‌گیری محتومی است که هانتینگتون بسیاری از حوادث و رخداد‌های جاری را به گونه‌ای تعبیر و تحلیل می‌کند که در جهت تحکیم انگاره‌ها و فرضیات تئوری «رویارویی تمدن‌ها» باشد. هانتینگتون که با ارائه رهنمودهای اجرایی به غرب سعی می‌کند سطح نظریه خود را از مباحث فکری به يك دستورالعمل استراتژیکی ارتقاء بخشد، توصیه می‌کند که «غرب باید از خود و همچنین ارزش‌ها و موقع برترش در جهان دفاع کند و برای تحقق این هدف باید همکاری خود را با آن دسته از کشورهایی تقویت نماید که به تعبیر من «کشورهای از درون گسسته» هستند، مانند روسیه که در حال حاضر بدلیل اقتصادی و امنیتی از پیوستن به هرگونه اتحاد ضد غربی اجتناب می‌ورزد. در درازمدت نیز غرب باید خود را برای مواجهه با جهانی آماده کند که در آن دوران تفوق اقتصادی و نظامی غرب به سرآمده و موازنه قدرت برفع دیگری و بضرر او برهم خورده است.»

نظریه ساموئل هانتینگتون، که ترجمه کامل آن ابتدا در ماهنامه «اطلاعات سیاسی و اقتصادی» (شماره ۶۹-۷۰) و سپس در چند نشریه دیگر (اطلاعات روزانه و کیهان هوائی) منتشر گردید، واکنش‌های گسترده‌ای را در محافل علمی و سیاسی غرب و برخی کشورهای غیر غربی، متاسفانه بجز ایران، برانگیخت. از جمله «زیبگنیو برژنسکی»، تئوریسین مسائل استراتژیک، «جین کرک پتریک» سفیر پیشین آمریکا در سازمان ملل، «فواد عجمی» استاد دانشگاه جان هاپکینز، «کیشور محبوبانی» معاون وزیر امور خارجه سنگاپور، «رابرت باتلی» سردبیر وال استریت جورنال، «لیونیان» صاحب‌نظر چینی، «آلبرت ویک» استاد روابط بین‌الملل و «سودانشوراناده» صاحب‌نظر هندی و جمعی دیگر با انتشار

برژنسکی می‌افزاید، ائتلاف ایران، روسیه و چین می‌تواند گردابی خشونت‌آمیز به بار آورد که دامنه آن از غرب به شرق از دریای آدریاتیک به بالکان و سپس تا مرز چین در منطقه سین کیانگ می‌رسد؛ در جنوب، در اطراف خلیج فارس حلقه می‌زند و بخشی از خاورمیانه، ایران، پاکستان و افغانستان را دربر می‌گیرد؛ در شمال نیز از یکسودر امتداد مرز روسیه - قزاقستان و از سوی دیگر تا مرزهای روسیه - اکرانین امتداد می‌یابد. به زعم برژنسکی در چنین گرداب خطرناکی ۳۰ کشور و ۴۰۰ میلیون نفر قرار می‌گیرند که اغلب در مراحل اولیه «کشورسازی» هستند. در این منطقه، هم‌اکنون خشونت‌های ناشی از اختلافات مذهبی، قبیله‌ای و قومی آغاز شده و انتظار می‌رود که این خشونت‌ها تشدید گردد. به هر روی، بیداری وجدان سیاسی مردم و تب مذهبی و قومی، این منطقه را به گرداب جغرافیایی رویارویی تمدنها تبدیل کرده است. برژنسکی در تحلیل نهانی خود از تئوری رویارویی تمدنها، در مورد احتمال بروز درگیری جهانی بین تمدنها ابراز تردید می‌کند و می‌نویسد: «درحالی که فقدان انسجام کافی تمدنهای کنفوسیوسی، اسلامی و یا مسیحی احتمال بروز رویارویی تمدنها را در مقیاس جهانی تضعیف می‌کند، اما بروز رویارویی تمدنها در مقیاس کوچکتر در حقیقت امری است واقعی.» همان‌گونه که امروز در یوگسلاوی سابق مشاهده می‌شود. جای تعجب نیست که نیمی از دولتهایی که صاحب جنگ‌افزارهای هسته‌ای هستند یا برای دستیابی به آن تلاش می‌کنند در منطقه ارواسیا قرار دارند. از اینرو، ارتباط تسلیحاتی چین با منطقه مزبور نیز (برای غرب) بسیار نگران‌کننده است.

۲- فوآد عجمی و نظریه «رویارویی تمدنها»

از نقدهای قابل توجه دیگری که در مورد نظریه «رویارویی تمدنها» نوشته شده، مقاله آقای فوآد عجمی، استاد دانشگاه جان هابکینز است که در شماره ماه سپتامبر و اکتبر نشریه فارن افرز چاپ شده است. مقاله مزبور را می‌توان در دو سطح فکری و سیاسی مورد بررسی قرار داد. از نظر فکری، مهمترین انتقاد فوآد عجمی از نظریه هانتینگتون حول محور قدرت و نقش «دولت ملی» در جوامع امروز متفکر است. فوآد عجمی اظهار تعجب می‌کند که هانتینگتون، بعنوان با نفوذترین چهره در زمینه مسائل «دولت و منافع ملی آن»، چگونه نقش دولتها را در پیشبرد اهداف منافع ملی خود نادیده گرفته است، علی‌رغم آنکه «دولت» هنوز قدرتمندترین عامل در عرصه مسائل جهانی محسوب می‌شود. به زعم فوآد عجمی، قدرت بنیادگرایی اسلامی یا بنیادگرایی هندو در حدی نیست که بتوان تمایل مردم به نوگرایی و سکولاریسم را در هند نادیده گرفت. وی در انتقاد از هانتینگتون اضافه می‌کند که هند به یک کشور هندو تبدیل نخواهد شد، میراث سکولاریسم هندی همچنان به حیات خود ادامه خواهد داد، طبقه متوسط هند که قشر وسیعی از مردم آن کشور را تشکیل می‌دهند مدافع سکولاریسم هندی خواهند بود و در حفظ نظام حاکم بر هند و جایگاه آن کشور در میان ملت‌های جهان تلاش خواهند کرد. فوآد عجمی نگرانی هانتینگتون نسبت به بنیادگرایی اسلامی را بی‌مورد می‌داند و آنرا به تبلیغات اغراق‌آمیزی که پیرامون بنیادگرایی اسلامی وجود دارد، نسبت می‌دهد. امروز بنیادگرایی اسلامی بیشتر علامت هرج و مرج و اغتشاش است تا علامت تجدید حیات.

«مرزهای اسلام خونین است»، عبارتی است که هانتینگتون در ترسیم وضعیت جهان اسلام بکار می‌برد.

فوآد عجمی در تحلیل سیاسی نظریه «رویارویی تمدنها»، برداشت هانتینگتون از جهان اسلام را مورد انتقاد قرار می‌دهد و می‌نویسد که

بشر سرچشمه می‌گیرد و باید از آن اجتناب شود. با نگرشی وسیعتر به مفهوم حقوق بشر، می‌توان جوامع مذهبی مبتنی بر اخلاق اسلامی را در زمره جوامعی دانست که در آن مالا انسانیت افراد بعنوان یک وجود کامل و نه صرفاً بعنوان عامل سیاسی یا اقتصادی محترم شمرده می‌شود. البته با رفتار اسلام ستیزه‌جو و برخی تندروی‌های آن نمی‌توان کنار آمد، لیکن انتقاد از اسلام بصورت کلی و سعی در تحمیل مفهومی کاملاً سیاسی که غرب از حقوق بشر دارد، چیزی جز خودباوری محض نیست. در زمینه فرهنگی نیز، غرب نوعی لذت‌گرایی مادی را ترویج می‌کند که در تحلیل نهانی برای بُعد معنوی انسان خیلی بیشتر مضر است. به هر روی، سکولاریسم غربی در وضع فعلی خود بهترین معیار سنجش برای حقوق بشر نیست، بلکه سکولاریسم غربی موجی فرهنگی است که در آن لذت‌گرایی، خوش‌گذرانی، و مصرف‌گرایی مفاهیم اساسی یک زندگی خوب را تشکیل می‌دهد. درحالی که طبیعت انسانی چیزی فراتر از آن است و در شرایطی که خلاء معنوی و بوچی اخلاقی وجود دارد، دفاع از یک موجود سیاسی چندان معنا نمی‌دهد. سخن کوتاه، فرهنگ بوالهوسی و

● هانتینگتون، «خطوط گسل» میان تمدن‌ها را به عنوان نقاط حساس و عامل بروز درگیری‌های آتی و جان‌شین مرزهای ایدئولوژیکی و سیاسی ویژه دوران جنگ سرد می‌داند و تلاش می‌کند دولت‌مردان آمریکا و سایر کشورهای غربی را متقاعد کند که کانون اصلی درگیری‌ها در آینده، بین تمدن غرب و اتحاد جوامع کنفوسیوسی شرق آسیا و جهان اسلام خواهد بود.

● به اعتقاد «برژنسکی»، سکولاریسم عنان گسیخته حاکم بر نیمکره غربی، در درون خود «نطفه ویرانی فرهنگ غربی» را می‌پرورد. از این رو، آن‌چه ابرقدرتی آمریکا را در معرض زوال قرار می‌دهد، همین «سکولاریسم» است و نه رویارویی تمدن‌ها.

ثروت اندوزی در آمریکا برای پدل کردن قدرت آمریکا به نوعی اقتدار معنوی معتبر در سطح جهانی مضر است، زیرا چنین فرهنگی تلاش‌هایی را که در زمینه گسترش و تضمین برتری لیبرالیسم در جهان صورت می‌گیرد، بوج و منافقانه جلوه می‌دهد.

برژنسکی در سطح سیاسی با تئوری «رویارویی تمدنها» چندان مشکلی ندارد. وی گرچه درون گسستگی فرهنگی غربی را مهمترین عامل سقوط اقتدار غرب می‌داند و علل درونی سقوط غرب را کاری‌تر از علل برونی می‌بیند، لیکن نسبت به «خطوط گسل تمدنها» بعنوان عاملی برای تافتن آتش تنور درگیری‌های آینده اظهار نگرانی می‌کند و با اندیشه‌های هانتینگتون همسو می‌شود. وی پس از برشمردن ضعف‌های التیام‌ناپذیر فرهنگ غربی، در مورد احتمال تشکیل ائتلافی میان ایران، روسیه و چین هشدار می‌دهد و آن را برای استیلای قدرت جهانی آمریکا خطرناک می‌خواند. به اعتقاد برژنسکی، ائتلاف مزبور تا اندازه‌ای یک چالش ژئوپلیتیکی است، ولی از جهاتی نیز می‌تواند یک چالش فرهنگی و یک چالش اجتماعی - اقتصادی محسوب شود. چین احتمالاً با نفی حکومت به شیوه کمونیسم کهن، و نفی اقتصاد بازار آزاد سیاسی به شیوه غرب، می‌کوشد نقش درحال شکل‌گیری خود را بعنوان یک «راه سوم» برجسته کند. بعلاوه، چین ممکن است تلاش کند خود را بعنوان جایگزینی که در آن با لذت‌گرایی و ماده‌گرایی شیوه غربی مقابله می‌شود، نشان دهد.

محبوبانی نیز همانند فواد عجمی جمله معروف هانتینگتون: «مرزهای اسلام خونین است» را مورد انتقاد قرار داده و می‌نویسد: «خطراتی که هانتینگتون به تمدنهای اسلام و کنفوسیوسی نسبت می‌دهد چیزی نیست

جز نشانه‌ای از تلاش هانتینگتون و امثال او برای نشان دادن سوءظن شدید و دیرینه اروپائیان نسبت به اسلام در اذهان مردم آمریکا، چه در درگیری‌هایی که بین مسلمانان و نیروهای طرفدار غرب وجود دارد، از مسلمانان آذری گرفته تا فلسطین، عراق، ایران و بوسنی، نیروهای مسلمان پیروزی نیافته‌اند. بعلاوه، وجود تفرقه شدید در جهان اسلام، احتمال تشکیل يك نیروی متحد اسلامی را تضعیف کرده است. محبوبانی معتقد است که غرب تقریباً بطور عمدروندی را تعقیب می‌کند که در جهت به افراط کشاندن جهان اسلام طراحی شده است. غرب نسبت به نقض دموکراسی در پرو یا نیجریه اعتراض می‌کند، اما در مورد الجزایر ساکت می‌ماند. چنین رفتار دوگانه‌ای حیثیت غرب را لکه دار می‌سازد. مسئله بوسنی، صدمه غیر قابل برآوردی به اعتبار غرب زده است. بی‌تفاوتی و رفتار انفعالی کشورهای قدرتمند اروپایی در برخورد با نسل‌کشی که در همسایگی آنها اتفاق

● هانتینگتون در مورد احتمال تشکیل ائتلافی میان ایران، روسیه و چین هشدار می‌دهد و آن را برای استیلای قدرت جهانی آمریکا خطرناک می‌خواند. به اعتقاد «برژنسکی» این ائتلاف تا اندازه‌ای يك چالش ژئوپلیتیکی است. اما از جهاتی نیز می‌تواند يك چالش فرهنگی و يك چالش اجتماعی-اقتصادی محسوب شود.

● فواد عجمی در تحلیل سیاسی نظریه «رویارویی تمدن‌ها»، برداشت «هانتینگتون» از جهان اسلام را مورد انتقاد قرار می‌دهد و می‌نویسد که «هانتینگتون» این گونه تعبیر را از شعارهای صدام در جنگ خلیج فارس به عاریه گرفته است. در واقع، جنگ خلیج فارس فقط برای صدام حسین و «ساموئل هانتینگتون» يك درگیری تمدنی بود. حال آن که صدام، هنگامی به زبان سمبلیک آیت الله خمینی (س) سخن گفت که در تحقق بخشیدن به رویای سلطه بر منطقه، ناکام شد.

می‌افتد، برده ضعیف اقتدار معنوی غرب را دریده است. اگر مسلمانان بوگسلاوی رفتاری همانند صربها داشته باشند به یقین با برخورد متفاوت کشورهای غربی روبرو خواهند شد. به اعتقاد نویسنده، رفتار غرب در قبال چین نیز دوگانه است. غرب در دهه ۷۰ روابط عاشقانه‌ای با رژیم چین برقرار کرده بود اما امروزه دولت چین به بهانه نحوه رفتارشان با مخالفان، در لیست سیاه غرب قرار دارد، گرچه سیاستگذاران غربی در خفا اذعان می‌کنند که قصور دولت چین در مقابله با مخالفان تحریک شده جوان خود در میدان «تین‌ان‌من» به تجزیه آن کشور منتهی می‌شد.

محبوبانی معتقد است که غرب در دامن زدن به افراط گرایی در میان دو میلیارد مردم وابسته به تمدنهای اسلامی و کنفوسیوسی مسئول است و کمتر کسی در غرب به این نکته آگاه است. در عوض، افرادی چون هانتینگتون پیوند تمدن‌های اسلامی و کنفوسیوسی را علیه غرب وانمود می‌کنند، یعنی رابطه دوتباری که افکار عمومی غرب بیشترین هراس را از آنها دارد. اگر فروش سلاحهای چینی به ایران دلیل ارتباط دو تمدن اسلام-کنفوسیوسی است، پس فروش جنگ افزارهای آمریکایی به عربستان سعودی نیز بر ارتباط دو تمدن اسلامی-مسیحی دلالت دارد؛ درحالی که واقعیت امر، چیزی جز رفتار فرصت طلبانه آمریکا و چین نیست. محبوبانی

هانتینگتون این گونه تعبیر را از شعارهای صدام در جنگ خلیج فارس به عاریه گرفته است. در واقع جنگ خلیج فارس فقط برای صدام حسین و ساموئل هانتینگتون يك درگیری تمدنی بود، حال آنکه صدام هنگامی به زبان سمبلیک آیت الله خمینی (ره) سخن گفت که در تحقق بخشیدن به رویای سلطه بر منطقه ناکام شد. صدام داعیه رهبری جهان سکولاریسم را در سر داشت و در این راه علمای اسلامی کشورش را قلع و قمع کرد و فقط در هنگام استیصال فریاد و اسلما سر داد و از غیرت عربی یاد کرد. کمتر کسی است که توبه و انابه صدام و روی کرد او به اسلام را باور کند در حالی که وزیر خارجه اش مسیحی است و با افتخار به لامذهبی رژیم اش، عملاً يك دهه با انقلاب ایرانیها جنگیده است. فواد عجمی اضافه می‌کند که اظهارات آیت‌الله خامنه‌ای درباره حضور نیروهای آمریکا در منطقه در دوران جنگ خلیج فارس را نیز نباید بعنوان محکی برای پیوستن ایران به جناح صدام تلقی کرد. رهبران هوشیار ایران در طول جنگ خارج از گود نشستند و از منافع شکست صدام بهره برداری کردند. نه تنها در ایران، بلکه در جهان عرب نیز هیچ گونه همدردی با صدام نشان داده نشد. خلاصه آنکه به زعم نویسنده، جهان اسلام از تفرقه‌های کلی و جزئی رهانی نیافته و خطوط درگیریها حتی در منطقه قفقاز نیز بر مبنای خطوط گسل میان تمدنها تعیین نمی‌شود، بلکه منافع کشورها تعیین کننده خطوط درگیریهاست.

درست است که به جهان نوینی وارد شده ایم، اما تمدنها بر این جهان حاکم نیستند، هرچند وجود دارند و وفاداریهای تمدنی نیز هنوز از میان نرفته است. بدیهی است که دولتها تحت کنترل تمدنها نیستند بلکه تمدنها را کنترل می‌کنند. روابط خویشاوندی نیز وقتی برای دولتها اهمیت پیدا می‌کند که منافعشان چنین ایجاب کند زیرا، در جهان امروز، هر کس ناگزیر است به فکر خود باشد.

۳- دیدگاهی از آسیا

«کشور محبوبانی»، معاون وزیر امور خارجه سنگاپور، با نگارش مقاله‌ای زیر عنوان «خطرات انحطاط غرب: غرب چه چیزی می‌تواند از بقیه جهان بیاموزد»، نظریه رویارویی تمدنها را از دیدگاه يك دولتمرد و صاحب نظر آسیایی مورد نقد قرار می‌دهد. نوشته محبوبانی در دو سطح فکری و سیاسی درخور بررسی است. به اعتقاد نویسنده، انزوا و عقب نشینی غرب از عرصه جهانی اقدام مطلوبی نیست. بعلاوه، هنوز هیچ جایگزینی برای رهبری جهانی غرب بویژه رهبری آمریکا وجود ندارد.

عقب نشینی ناگهانی آمریکا از خاورمیانه یا اقیانوسیه، گرچه بعید به نظر می‌رسد، اما می‌تواند تحولات ژرف و غیر قابل تصویری را بوجود آورد؛ در واقع عقب نشینی غرب به همان اندازه خطرناک است که استیلای غرب.

البته به ادعای نویسنده، در مقایسه با تاریخ گذشته، سلطه غرب بویژه تحت رهبری آمریکا در تاریخ معاصر تا اندازه زیادی بی‌خطر بوده است. بی‌تردید، سلطه آلمان نازی و روسیه استالینی بر جهان به مراتب می‌توانست خطرناک‌تر از سلطه آمریکا باشد. البته ماهیت بی‌خطر سلطه غرب بر جهان در عین حال ممکن است منبع بسیاری از مشکلات باشد، امروزه اغلب سیاستگذاران غربی نمی‌توانند تصور کنند که گفتار و کردارشان ممکن است مضر باشد. این بی‌توجهی آشکار توسط رسانه‌های غربی نیز تشدید می‌شود. بیشتر روزنامه‌نگاران غربی با توهمات غربی به خارج سفر می‌کنند. آنها نمی‌توانند انتظارات جهان خارج از غرب را درک کنند. به هر روی، رفتار دوگانه غرب نسبت به عراق و سومالی از يك سو، و بی‌توجهی آنها نسبت به جنایات صربها از سوی دیگر، با هیچ معیاری قابل توجیه نیست و بی‌آمدهای بسیار خطرناکی خواهد داشت.

هندی در نتیجه گیری از بحث پیرامون برخورد تمدنها می گوید تمامی کوشش این تنوری درباره عدم انطباق فرهنگی و اختلاف تمدنها بخاطر آنست که توجه عمومی از مسائل اساسی منحرف گردد، مسائلی چون تصمیم غرب به خنثی کردن و در صورت لزوم جلوگیری از تلاش دیگران در زمینه‌هایی که قبلاً خود در آن پیشرو بوده است، بویژه امور نظامی.

بنابراین خطاست اگر تصور کنیم که نزاع و مخاصمه صرفاً بخاطر ارزشهای فرهنگی است، مگر آنکه غرب ارزشهای فرهنگی را برای تأمین منافعی و تحمیل سیاستهایش در جهت حفظ برتری از لحاظ تقسیم غنایم بهانه سازد. نویسنده، در پایان می نویسد صرفنظر از مشکلات اخلاقی ناشی از چنین تنوری موهومی، لازم است کسانی که در هند در پی کسب قدرت هستند، در برقراری اتحاد با غرب علیه اسلام و پیروان کنفوسیوس شتاب نکنند، به اندیشه ائتلاف کشورهای اسلامی و کنفوسیوسی نیز با تردید بنگرند، و مشارکت هند با ایران و چین را با توجه به فرضیاتی که در غرب در حال شکل گیری است مورد توجه قرار دهند.

۵- نکاتی درخور تامل

در بررسی نظریه «رویارویی تمدنها» و نقدهایی که تاکنون پیرامون آن منتشر شده، چند نکته زیر شایان ذکر است:

الف- اهمیت تنوری رویارویی تمدنها و ضرورت تامل و تعمق در آن: همان گونه که در مقدمه ترجمه مقاله هانتینگتون تاکید شد، اهمیت نظریه هانتینگتون از آنجا ناشی می شود که نویسنده از نظریه پردازان توانائی است که عرصه نفوذ کلام او در غرب بسیار گسترده است و نظراتش عمدتاً با دستورالعمل‌های استراتژیکی برای سیاستگذاران آمریکا بطور اخص و غرب بطور اعم همراه است. بعلاوه، هانتینگتون در مقاله «رویارویی تمدنها»، در واقع عصاره بحثهای مهمی را می آورد که پس از بی اعتبار شدن مکتب کمونیسیم، درباره ای از محافل غربی پیرامون «تجدید حیات اسلام» و «رویارویی اسلام و غرب» رواج یافته است. هدف مهم هانتینگتون نیز از طرح این مسئله، بقول «سودانشوراناده» صاحب نظر هندی، جهت دهی به سیاست خارجی آمریکاست و اینکه نه تنها مقامات ذی نفوذ در آمریکا بلکه سایرین در خارج از آمریکا نیز متقاعد شوند که مخاصمات و بحران‌های آینده از برخورد تمدن غرب و تمدن‌های اسلامی و کنفوسیوسی پدید می آید. البته، مقامات کاخ سفید ظاهراً نقش نمونه‌های تمدنی در تحلیل و تبیین رخدادهای جاری جهان را نفی می کنند. در این مورد اظهارات مشاور امنیت ملی کاخ سفید آقای «آنتونی لیک» در جریان ترسیم «اصول سیاست خارجی آمریکا در عصر جدید» حائز اهمیت است که با صراحت نقش تنوری «رویارویی تمدنها» در سیاست خارجی آمریکا را نفی کرد. همچنین، آقای «ادوارد جرجیان»، معاون وزیر امور خارجه آمریکا، هنگام تشریح استراتژی آمریکا در خاورمیانه در کمیسیون روابط خارجی سنا هرگونه تلاش برای قرار دادن اسلام به جای کمونیسیم را تکذیب نمود. با وجود سیاستهای اعلام شده از سوی مقامات کاخ سفید، تنوری «رویارویی تمدنها» به گونه‌ای خطرناک، سریع و حیرت آور ورد زبان‌ها شده و بعید نیست که در چارچوب سیاست خارجی برخی کشورهای غربی، از یک نظریه صرف به یک استراتژی عملی بدل شود. به اعتقاد برخی از تحلیلگران، عناصر اسرائیلی نیز در دامن زدن به چنین تحلیل‌هایی در غرب نقشی بسزا دارند و با استفاده از رسانه‌ها و محافل دانشگاهی و علمی غرب پشتوانه‌های لازم را برای تنوری مزبور فراهم می‌سازند. در این میان، علاوه بر نوشته هانتینگتون که در اینجا موضوع بررسی است، توجه به تلاشهای مشابه از سوی «برنارد لوئیس» نیز حائز اهمیت است. وی اخیراً با انتشار کتاب «اسلام و غرب» تنوری «رویارویی تمدنها» را به گونه دیگری مورد پژوهش قرار داده و به یاری هانتینگتون شتافته است. به هر روی، اندیشه سامونل

اضافه می کند، تراژدی واقعی در طرح مسئله ارتباط تمدن‌های اسلامی و کنفوسیوسی اینست که وجود تفاوت بنیادی میان ماهیت تهدیدات ناشی از عوامل فوق، نادیده گرفته می‌شود. جهان اسلام در نوگرایی خود با مشکلات عظیمی روبروست. تا هنگامی که مشکلات جهان اسلام مرتفع نشده، کشیده شدن دامنه مشکلات جهان اسلام به غرب اجتناب ناپذیر است. تصور در تبیین یک استراتژی مناسب در مواجهه با اسلام و چین نمایانگر یک جریان کشنده در غرب است. غرب باید درک کند که کفه‌های ترازو در روابط بین تمدنها در حال تغییر است و فرهنگ غربی نیز بافت یک دستی ندارد.

خلاصه آنکه به اعتقاد محبوبانی، فرهنگ غرب از ارزشهای خوب و ارزشهای بد تشکیل است. کسانی که در خارج محدوده فرهنگ غربی قرار دارند به روشنی می‌توانند ببینند که چگونه غرب با پای خود در آستانه سقوط نسبی قرار گرفته است ولی افرادی چون هانتینگتون از تشخیص این نکته غافلند.

۴- دیدگاهی از هند

آقای «سودانشوراناده» طی مقاله مبسوطی در شماره‌های ۲۹ و ۳۰ سپتامبر ۱۹۹۳ روزنامه «هندو»، انتشار مقاله پروفیسور هانتینگتون در نشریه فارن - آفرز را بهانه‌ای برای بررسی سیاستهای آینده آمریکا از نظر منافع هند قرار داده است. به نوشته «سودانشوراناده»، دولت‌مدان و نظامیان آمریکا که استراتژی و برنامه‌های خود را بر مبنای تفکرات متضادی تبیین می‌کنند، اکنون بعد از فروپاشی اتحاد شوروی و نابودی کمونیسیم در تلاشند دشمن دیگری برای خود بیابند و آنرا جانشین شوروی و کمونیسیم سازند.

در حال حاضر، بارزترین نامزد، جهان اسلام است و بر اساس همین تصورات و توهمات است که سیاستگذار برجسته‌ای چون هانتینگتون دست به تهیه و ارائه تنوری جدیدی تحت عنوان «برخورد تمدنها» می‌زند و جنگ بزرگ آینده را، نه بین دولتها و ایدئولوژیها، بلکه میان تمدنها می‌بیند. خواست مهم هانتینگتون جهت دادن به سیاست خارجی آمریکاست و اینکه مقامات آمریکا و خارج از آمریکا نیز متقاعد شوند که ریشه مخاصمات آینده را باید در میان کشور اسلامی و کنفوسیوسی جستجو کرد.

«سودانشوراناده» نظریه «رویارویی تمدنها» را عمدتاً در سطح سیاسی مورد نقد و بررسی قرار داده و می‌نویسد: وقتی آقای هاشمی رفسنجانی رئیس جمهور ایران در آستانه سفر «رانو» به تهران در مصاحبه با یک روزنامه معتبر هندی سخن از ضرورت تلاش برای یک همکاری آسیایی بین ایران و هند و سایر کشورها مانند چین به میان می‌آورد، آتش تنور فرضیات موهوم هانتینگتون تافته می‌شود. به زعم نویسنده، گرچه سخن رئیس جمهور ایران بدون زمینه قبلی بود، اما با آگاهی از خطر وجود چنین فرضیات و نتیجه‌گیری‌هایی بود که رانو در مجلس ایران با احتیاط سخن گفت.

نویسنده همچنین به افراطیون هندو هشدار می‌دهد که فریب اینگونه تنورپها را نخورند و برای هند و حتی منافع خودشان مشکلاتی بوجود نیاورند و اشاره می‌کند که بعد از چاپ مقاله هانتینگتون، رئیس سابق حزب بهاراتیا جاناتا آقای «مورلی مانوهر جوشی» در سخنرانیهای خود با استناد به مقاله هانتینگتون تلاش کرده به مقامات عالی‌رتبه و ذی نفوذ آمریکایی بقبولاند که هند هندو مذهب، تحت رهبری حزب «جاناتا» و اسرائیل «یهودی» می‌تواند موانع محکمی در برابر بنیادگرایی اسلامی باشند. صاحب نظر

هانتینگتون به علت اهمیت باید در دو سطح فکری و سیاسی مورد ارزیابی قرار گیرد:

ب - تئوری رویارویی تمدنها، از نظر فکری ضعیف و بر تصور یکپارچگی غرب و تضاد آن با شرق مسلمان مبتنی است.

«رویارویی تمدنها»، مقاله‌ای ایدئولوژیکی و مسائلی مورد تجزیه و تحلیل نویسنده بسیار کلی و جهانی است. به همین دلیل، تطبیق آن با واقعیت‌های ملموس و در حال تغییر جهان، برای خواننده مقاله امری است مشکل. هانتینگتون بی آنکه تعریف روشنی از «غرب» ارائه دهد، آنرا کیانی یکپارچه تصور می‌کند، حال آنکه واقعیت امر چنین نیست و نمی‌توان با محور قرار دادن آمریکا بر اختلافات عمیق بین عناصر تشکیل دهنده جهان غرب سرپوش گذاشت. البته این مسئله بصورت موشکافانه‌ای مورد توجه برژنسکی نیز قرار گرفته است. شاید مهمترین ایراد برژنسکی به «تئوری برخورد تمدنها»، به بی‌توجهی هانتینگتون نسبت به درون گسستگی فرهنگ غربی مربوط می‌شود. برژنسکی فساد درونی نظام غربی را عامل تهدید کننده قدرت جهانی آمریکا می‌داند، نه رویارویی تمدنها را. نحوه برخورد هانتینگتون با مسئله حقوق بشر در کشورهای غربی بویژه جوامع اسلامی نیز مورد انتقاد برژنسکی و دیگر منتقدان است. برژنسکی اینگونه برخوردها را ناشی از نگرش سیاسی به مسئله حقوق بشر توسط غرب می‌داند؛ به عبارت دیگر، حفظ ارزشهای مذهبی را بمثابة رعایت حقوق بشر می‌داند و صاحب نظران غربی را به شناخت بیشتر جوامع مذهبی دعوت می‌کند.

تئوری «رویارویی تمدنها» نشان دهنده خطاهای فکری فاحش، دارای بنیادهای استدلالی سست، و مبتنی بر شواهد ضعیف تاریخی است که برخی از آنها توجه منتقدان این نظریه را بخود جلب کرده و برخی نیز تاکنون از نظرها دور مانده است. نویسنده در کالبدشکافی موانع موجود در مسیر رهبری جهانی آمریکا، بطور ظریفی آشتی ناپذیری جهان اسلام و غرب را بعنوان اصلی مسلم و بدیهی در هر دو فرهنگ «اسلام» و «غرب» فرض کرده و تلاش می‌کند سیاستهای توسعه طلبانه دولتهای غربی را از فرهنگ غربی متمایز سازد، رفتار کشورهای مختلف اسلامی را عین تمدن اسلامی قلمداد کند، تضاد بین دو فرهنگ را تضادی ماهوی و برطرف نشدنی و ناشی از جبر تاریخی وانمود سازد، و بدین ترتیب آماده شدن غرب را برای مقابله با آندسته از کشورها و گروههایی که در راه احیای تمدن اسلامی گام برمی‌دارند، بعنوان يك ضرورت استراتژیک توصیه کند. این گونه تلاشها در حالی صورت می‌گیرد که خصومت موجود بین «جوامع اسلامی و جوامع غربی» عمدتا از سیاست دولتهای غربی سرچشمه می‌گیرد نه از «مسیحیت» که مشترکات آن با «اسلام» بسیار است. بعلاوه، به نظر می‌رسد که هانتینگتون توجه به عامل «منافع ملی» را برای جوامع غربی واجب و برای جوامع اسلامی حرام می‌شمارد؛ او تلاش دولتهای غربی برای حفظ امنیت و تأمین منافع ملی را حقی مسلم فرض می‌کند ولی در مورد تلاش‌های مشابه در کشورهای اسلامی یا کنفوسیوسی هشدار می‌دهد و از آن در قالب نظریه «رویارویی تمدنها» انتقاد می‌کند. دوگانگی برخورد هانتینگتون وقتی کاملاً مشهود می‌شود که تبعات سیاسی آن نیز مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد. هر چند ممکن است تئوری «رویارویی تمدنها» با اندیشه برخی از صاحب نظران اسلامی و غیر اسلامی همسو باشد (به گفته یکی از اندیشمندان ایرانی «در اظهارات هانتینگتون چیز تازه و درخور نقدی وجود ندارد، ما هم همین حرفها را می‌زنیم.»)، اما بی تردید این سطحی‌نگری و این نوع برخوردها پیامدهای زیانباری برای منافع جهان اسلام بطور اعم و منافع ملی ایران بطور اخص دارد. به هرحال عمق فاجعه‌ای که او و امثال او منادی آنند، باید روشن گردد.

ج - ضرورت نگرش سیاسی به تئوری رویارویی تمدنها
صرفنظر از ضرورت نقد فکری تئوری هانتینگتون، توجه به انگیزه‌های

سیاسی در زمینه ترویج این نوع تفکرات نیز لازم می‌آید. نویسنده هم در مقاله اصلی و هم در پاسخ به منتقدانش با ارائه دستورالعملهای استراتژیکی چون: «غرب باید با کشورهای از درون گسسته چون شوروی متحد شود»، در واقع تلاش می‌کند که در قالب تئوری، به گفته سودانشورانده «اسلام را بعنوان دشمن اصلی تمدن غربی جایگزین کمونیسم کند» و به هدف دامن زدن به تفرقه در جهان اسلام و بقول کیشور محبوبانی «به قیمت تشدید افراط گرایی در بین دو میلیارد جمعیت تمدنهای اسلامی و کنفوسیوسی»، جهان از درون گسسته غرب را منسجم و متحد سازد. بنابراین، رویارویی تمدنها بیشتر يك دستورالعمل استراتژیکی است تا يك نظریه صرف. بنابراین، تئوری رویارویی تمدنها به يك برخورد سیاسی نیاز دارد نه يك برخورد انتزاعی. اظهارات آقای دکتر ولایتی، وزیر امور خارجه در این زمینه بر همین بعد سیاسی موضوع و ضرورت برخورد هوشیارانه با آن تأکید دارد: «اگر چه ممکن است تفکراتی چون

● «محبوبانی» معتقد است که غرب تقریباً به طور عمد، روندی را تعقیب می‌کند که در جهت به افراط کشاندن جهان اسلام طراحی شده است.

● به نوشته «سودانشورانده»، دولتمردان و نظامیان آمریکا که استراتژی برنام‌های خود را بر مبنای تفکرات متضادی تبیین می‌کنند، اکنون بعد از فروپاشی اتحاد شوروی و نابودی کمونیسم در تلاشند دشمن دیگری برای خود بیابند و آن را جانشین شوروی و کمونیسم سازند. در حال حاضر، بارزترین نامزد، جهان اسلام است و بر اساس همین تصورات و توهمات است که سیاستگذار برجسته‌ای چون «هانتینگتون» دست به تهیه و ارائه تئوری جدیدی تحت عنوان «برخورد تمدن‌ها» می‌زند و جنگ بزرگ آینده را، نه بین دولت‌ها و ایدئولوژی‌ها، بلکه میان تمدن‌ها می‌بیند.

سازش ناپذیری و خصومت دیرینه تمدن اسلام و تمدن غرب به عنوان يك امر ذاتی در داخل کشورهای اسلامی مورد اقبال واقع شود لیکن تبعات دامن زدن به چنین مباحثی در این مقطع، لزوماً برای جهان اسلام مثبت نیست. در واقع ریختن آب به آسیاب کسانی است که در پی جایگزینی کمونیسم بی اعتبار شده با اسلام به عنوان يك دشمن جدید می‌باشند.*

* سخنرانی آقای دکتر ولایتی در نشست ماهانه جامعه اسلامی مهندسين، تهران - مهر ۱۳۷۲

۶- پاسخ هانتینگتون به منتقدانش: «رویارویی تمدنها»

يك نمونه عالی برای تحلیل جهان نو

(فارن افرز - نوامبر - دسامبر ۱۹۹۳)

وقتی انسانها بصورت جدی فکر می‌کنند، بطور انتزاعی می‌اندیشند. انسانها تصاویر ساده شده واقعیت‌ها را با هم تلفیق کرده و آنها را مفهوم، تئوری، مدل و نمونه عالی می‌نامند. بدون این قبیل سازه‌های فکری، بقول «ویلیام جیمز» William James صرفاً يك سردرگمی عمیق وجود خواهد داشت. همان گونه که «توماس کوهن» Thomas Kuhn در اثر کلاسیک خود «ساختار انقلاب علمی» نشان می‌دهد، «پیشرفت فکری و علمی» عبارت است از اینکه نمونه‌ای که به شدت ناتوان از تبیین حقایق جدید یا حقایق نوظهور می‌باشد، با نمونه تازه‌ای جایگزین گردد تا آن مسائل را روشن

سیاست جهانی مناسب‌ترین، خواهد بود؟ کشورها دیگر به بخش‌هایی چون جهان آزاد، بلوک کمونیسم یا جهان سوم تعلق ندارند، صرف تقسیم کشورها به دو دسته غنی و فقیر، آزاد و غیر آزاد، چندان مفید نیست. امروزه، سیاست‌های جهانی پیچیده‌تر از آنست که بتوان آنها را در لانه‌های دو کبوتر جای داد. به دلایلی که در مقاله «رویارویی تمدنها» تشریح شد، تمدنها جانشینان طبیعی جهان سه قطبی (غرب، شرق و جهان سوم) دوران جنگ سرد است و در سطح کلان، خشن‌ترین، طولانی‌ترین و خطرناک‌ترین درگیریها - به علت امکان گسترش دامنه آنها - احتمالاً در بین کشورها و گروه‌هایی رخ خواهد داد که به تمدنهای مختلف وابسته‌اند. همانگونه که در مقاله مزبور آمده، نمونه تمدنی، بسیاری از تحولاتی را که در عرصه بین‌المللی در سالهای اخیر بوجود آمده، تشریح و تحلیل می‌کند از جمله: فروپاشی اتحاد شوروی سابق و یوگسلاوی، جنگهای کنونی در یوگسلاوی و سرزمین‌های برجای مانده از شوروی، ظهور بنیادگرایی مذهبی در اکناف جهان، درگیریهای داخلی روسیه، ترکیه و مکزیک پیرامون هویت، تشدید درگیریهای تجاری بین آمریکا و ژاپن، مقاومت کشورهای اسلامی در برابر فشارهای غرب به عراق و لیبی، تلاش کشورهای اسلامی و کنفوسیوسی برای دسترسی به جنگ‌افزارهای هسته‌ای و ابزار پرتاب آنها، نقش مستمر چین بعنوان ابرقدرت خارج از حلقه، تثبیت رژیمهای دمکراتیک جدید در برخی کشورها، البته نه در همه کشورها، و تشدید مسابقات تسلیحاتی در آسیای شرقی. در طول چند ماهی که از انتشار مقاله «رویارویی تمدنها» (تابستان ۱۹۹۳) می‌گذرد، وقایعی اتفاق افتاده است که در تحلیل‌ها برپایه نمونه تمدنی می‌گنجد و پیش‌بینی آنها نیز توسط نمونه تمدنی ممکن بوده است. این رویدادها عبارت است از:

- استمرار و تشدید درگیری بین کرواتها، مسلمانان و صربها در یوگسلاوی سابق.

- کوتاهی غرب در پشتیبانی مفید از مسلمانان بوسنیایی یا کوتاهی آن در محکوم کردن جنایات کرواتها به همان ترتیب که جنایات صربها را محکوم ساخته است.

- عدم تمایل روسیه به پیوستن به جمع اعضاء شورای امنیت سازمان ملل برای وادار کردن صربهای مقیم کرواسی به انعقاد قرارداد صلح با دولت کرواسی و اعلام آمادگی ایران و دیگر کشورهای مسلمان برای اعزام ۱۸ هزار نیرو به منظور حفاظت از مسلمانان بوسنیایی.

- تشدید درگیری ارمنی‌ها و آذری‌ها، درخواست ایران و ترکیه از ارمنستان برای تخلیه سرزمینهای اشغالی، اعزام نیروهای ترکیه به مرزهای آذربایجان و استقرار نیروهای ایران در طول مرزهایش با آذربایجان و اخطار روسیه مبنی بر اینکه اقدام ایرانها به گسترش دامنه درگیری کمک می‌کند و آنرا به مرحله خطرناک بین‌المللی شدن می‌کشاند.

- استمرار جنگ در آسیای مرکزی بین نیروهای روسی و شبه نظامیان مجاهد.

- بروز درگیری در کنفرانس حقوق بشر در وین بین غرب به سرکردگی وزیر امور خارجه آمریکا وارن کریستوفر که «نسبی‌گرایی فرهنگی» Cultural Relativism را تقبیح می‌کرد و ائتلاف کشورهای اسلامی و کنفوسیوسی که «جهان‌گرایی غربی» Western Universalism را نفی می‌نمودند.

- طراحان نظامی روسیه و ناتو بطور موازی محور برنامه‌های خود را متوجه تهدید ناشی از جنوب ساخته‌اند.

- اعضاء کمیته المپیک تقریباً بطور کامل براساس خطوط تمدنی به برگزاری بازیهای المپیک ۲۰۰۰ رسیدنی، به جای پکن، رأی داده‌اند.

- فروش تجهیزات موشکی توسط چین به پاکستان و در نتیجه اعمال تحریم از سوی آمریکا در مورد چین و درگیری میان آمریکا و چین پیرامون اتهام ارسال تکنولوژی هسته‌ای به ایران.

- نقض مقررات مربوط به آزمایش سلاحهای هسته‌ای توسط چین، با وجود اعتراضات گوناگون آمریکا، و خودداری مقامات کره شمالی از

تحلیل نماید. «کوهن» اضافه می‌کند: «برای آنکه یک تنوری بعنوان یک نمونه عالی پذیرفته شود باید در مقایسه با دیگر نمونه‌ها بهتر به نظر برسد. البته لازم نیست و هرگز هم نمی‌تواند تمام واقعیت‌هایی را که با آن مواجه می‌شود، تبیین کند.»

برای مدت ۴۰ سال دانش پژوهشان و سیاستمداران روابط بین‌الملل مسائل جهانی را برحسب یک تصویر بسیار ساده اما خیلی مفید یعنی جنگ سرد مورد تفکر و عمل قرار می‌دادند. در نمونه جنگ سرد، جهان به دو گروه تقسیم شده بود: گروهی به رهبری آمریکا که نسبتاً ثروتمند و اغلب از جوامع آزاد بودند، با گروه دیگری که اتحاد جماهیر شوروی رهبری آن را بر عهده داشت و از جوامع کمونیستی و تا حدودی فقیرتر از گروه اول تشکیل می‌شد، یک درگیری گسترده ایدئولوژیکی، سیاسی، اقتصادی و گاهی نظامی داشتند. بسیاری از این درگیریها در جهان سوم و خارج از دو قطب فوق اتفاق می‌افتاد.

جهان سوم از کشورهایی تشکیل می‌شد که اغلب فقیر، فاقد ثبات سیاسی، جدیدالاستقلال و مدعی پیروی از سیاست عدم تعهد بودند. نمونه جنگ سرد نمی‌توانست تمام رویدادها در سیاست جهانی را تحلیل کند و به اصطلاح آقای کوهن ناسازگاری‌های زیادی نیز وجود داشت. در مواقعی نیز نمونه جنگ سرد محققان و دولتمردان را نسبت به تحولات عمده‌ای چون جدایی چین و شوروی کور کرده بود. اما بعنوان مدل ساده‌ای از سیاست جهانی، نمونه جنگ سرد پدیده‌های مهمتری را در مقایسه با نمونه‌های دیگر، تفسیر و تحلیل می‌کرد. نمونه جنگ سرد مبدأ اجتناب‌ناپذیری برای تفکر در امور بین‌الملل بود و این نمونه عالی تقریباً در سطح جهانی نیز پذیرفته شده بود و در طول دو نسل بر تفکر سیاست جهانی حاکم بود.

حوادث شگرف پنج سال گذشته، نمونه جنگ سرد را به پایگانی تاریخ اندیشه سپرده است. بدیهی است که به الگوی تازه‌ای که در سامان بخشیدن و درک تحولات محوری در سیاست جهانی بما کمک کند نیاز است. به هر روی پرسش این است که بهترین نقشه ساده جهان بعد از جنگ سرد چه می‌تواند باشد.

نقشه‌ای از جهان نو

مقاله «رویارویی تمدنها» تلاشی است برای تشریح عناصر تشکیل دهنده نمونه جهان بعد از جنگ سرد. همچون هر نمونه دیگری، نمونه تمدنها در مورد بسیاری از مسائل پاسخ گو نیست. بنابراین منتقدان این نظریه براحته می‌توانند حوادث زیادی را که در این نمونه - حتی مهمترین واقعه چون حمله عراق به کویت - تحلیل و پیش‌بینی نشده است، برشمارند (هرچند ائتلاف ضد عراق بعد از مارس ۱۹۹۱ پیش‌بینی شده بود). اما همان گونه که آقای کوهن نشان می‌دهد وجود وقایع ناهمخوان، یک نمونه را منسوخ نمی‌کند. نمونه عالی تنها وقتی از کار می‌افتد که نمونه دیگری جایگزین آن گردد به گونه‌ای که بتواند وقایع مهم بیشتری را با استدلالهایی به سادگی نمونه اول یا حتی ساده‌تر از آن تفسیر و تحلیل کند. به عبارت دیگر، در مقام مقایسه در سطح تفکر تجربیدی که پشتوانه نمونه اول بوده است، یک تنوری پیچیده‌تر همواره می‌تواند مسائل بیشتری را تشریح کند و توضیح دهد تا یک تنوری محدود و تنگ نظرانه.

بحث‌هایی که نمونه تمدنی (Civilizational Paradigm) در اکناف جهان بوجود آورده است، نشان می‌دهد که تا حدودی این موضوع برای همه ملموس است، یا با واقعیتها آنطور که مردم درک می‌کنند، منطبق است، یا آنقدر به واقعیت‌ها نزدیک است که افرادی که نمی‌خواهند آنرا بپذیرند ناگزیر به آن حمله می‌کنند.

چه گروه‌بندی از کشورها در مسائل جهانی مهمترین، و در شناخت و فهم

نتیجه اکثر مطالعات انجام شده نشان می‌دهد که حضور مهاجران جدید اثر مثبتی در جهت کمک به اقتصاد آمریکا دارد.

سقوط آمریکا

از کارکردهای يك نمونه عالی اینست که نشان دهد چه چیزی مهم است، و نقش دیگر آن اینست که به پدیده‌های آشنا نیز از زاویه جدیدی بنگرد. با توجه به این مطلب، نمونه تمدنی احتمالاً برای آمریکا تبعاتی به همراه دارد. کشورهایی چون اتحاد جماهیر شوروی و یوگسلاوی که نسبت به خطوط گسل تمدنی بی توجه بودند در معرض انقراض قرار گرفتند. وحدت ایالات متحده از نظر تاریخی بر ستونهای دوگانه فرهنگ اروپایی و آزادی سیاسی استوار بوده است. این دو عامل برای آمریکا که نسلهایی از مهاجران را در خود همگون ساخته است، حیاتی می‌باشد. تساوی حقوق افراد، جوهر اصول

● همان طور که دولت‌های ملی عموماً جزء یکی از سه جهان جنگ سرد (جهان کمونیسم، جهان سرمایه‌داری و جهان سوم) محسوب می‌شدند، به یکی از تمدن‌ها نیز تعلق داشتند. با از بین رفتن سه جهان جنگ سرد، دولت‌های ملی به شدت سعی می‌کنند هویت و منافع خود را بر اساس تمدن تعریف کنند. دولت‌ها و مردم اروپای غربی اکنون در معرض تهدید فرهنگی ناشی از «جنوب» و جایگزینی آن با خطر ایدئولوژیکی «شرق» هستند.

● تمدن جهان شمول، تنها می‌تواند محصول يك قدرت جهان شمول باشد. قدرت «روم» يك تمدن تقریباً جهان شمول در محدوده چارچوب جهان قدیم به وجود آورده بود. قدرت غرب در قرن نوزدهم به شکل استعمار اروپایی و سلطه آمریکایی در قرن بیستم، فرهنگ غرب را در بسیاری از نقاط جهان معاصر گسترش داد. اما استعمار اروپایی خاتمه یافته و سلطه آمریکایی نیز در حال افول است. در حالی که آداب و رسوم کهن، زبان‌ها، اعتقادات و نهادهای بومی دگر باره خود را مطرح می‌سازند، فرهنگ غربی نیز روبرو به فرسایش است.

اعتقادی آمریکا است و از نظر تاریخی گروههای مهاجر و مطرود طالب آن بودند و از اینرو اصول اعتقادی مزبور را در مبارزات خود برای کسب تساوی حقوق در جامعه آمریکا تقویت کردند. مهمترین و برجسته‌ترین این تلاشها، جنبش حقوق مدنی به رهبری مارتین لوتر کینگ در دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ بود گرچه متعاقباً درخواست آنها از تساوی حقوق فردی به حقوق ویژه (برخورداری از امتیازات خاص) برای سیاهان و دیگر گروهها تغییر کرد.

این ادعا مستقیماً با اصولی که اساس وحدت سیاسی آمریکا را تشکیل می‌داد، مغایرت داشت. آنها يك جامعه بدون تبعیض نژادی مبتنی بر تساوی حقوق فردی را نفی کرده بجای آن طالب جامعه‌ای بودند که نسبت به نژادهای گوناگون حساس باشد و دولت نیز امتیازات خاصی را برای برخی گروهها تضمین نماید. در يك حرکت موازی، روشنفکران و سیاستمداران بر اعتقاد به «چند فرهنگی بودن جامعه» تاکید کردند و بر بازنوشت تاریخ فردی، اجتماعی و سیاسی آمریکا با تکیه بر دیدگاههای غیر اروپایی اصرار ورزیدند. در تحلیل نهایی، این حرکت به بالا بردن سطح

شرکت در مذاکرات مربوط به برنامه‌های تسلیحات هسته‌ای آن کشور. بر ملا شدن سیاست «مهاردوگانه» وزارت امور خارجه آمریکا در مورد ایران و عراق.

- اعلام استراتژی جدید نظامی وزارت دفاع آمریکا مبنی بر آمادگی نیروهای نظامی این کشور برای ورود به دو درگیری عمده منطقه‌ای یکی علیه کره شمالی و دیگری علیه ایران و عراق.
- درخواست رئیس جمهور ایران در زمینه ائتلاف با هند و چین برای آنکه «بتوانند حرف آخر را در عرصه بین‌المللی بزنند».
- تصویب لایحه جدید در آلمان که پذیرش پناهجویان در آن کشور را سخت محدود می‌کند.

- توافق رئیس جمهور روسیه - بوریس یلتسین - و رئیس جمهور اوکراین - لئونید کراوچک - درباره تغییر مکان ناوگان دریای سیاه و دیگر مسائل.

- بمباران بغداد توسط آمریکا و پشتیبانی یکپارچه دولتهای غربی از آن و محکوم شناخته شدن این عملیات، بعنوان نمونه دیگری از معیارهای دوگانه غرب، از سوی تقریباً تمام دولتهای مسلمان.
- قرار گرفتن سودان در فهرست کشورهای تروریست توسط آمریکا و اعلام جرم علیه شیخ عمر عبدالرحمن و پیروانش به اتهام مشارکت در فعالیتهای تروریستی در داخل شهرهای آمریکا.
- افزایش امکان پذیرش لهستان، مجارستان و جمهوری‌های چک و اسلواک در ناتو.

آیا این نگرش «رویارویی تمدنها» هر چیز مهمی را که در چند ماه گذشته در صحنه جهانی اتفاق افتاده است، تحلیل و تفسیر می‌کند؟ البته نه. می‌توان گفت که برای مثال موافقت اخیر سازمان الفتوح و دولت اسرائیل بپرامون نوار غزه و اریحاناسازگاری آشکاری است در نمونه تمدنی. گرچه چنین به نظر می‌رسد، با این وجود چنین واقعه‌ای ناسخ نگرش تمدنی نخواهد بود؛ این واقعه از نظر تاریخی بسیار مهم است، دقیقاً به این دلیل که بین گروههایی اتفاق افتاده که به تمدنهای مختلف تعلق دارند و برای مدت چهار دهه با هم در نزاع بوده‌اند. سازش‌ها و انعقاد موافقتنامه‌های محدود به همان اندازه بخشی از رویارویی بین تمدنهاست که موافقتنامه‌های مربوط به کنترل تسلیحات بین آمریکا و شوروی بخشی از جنگ سرد بود. و به همان اندازه که ممکن است درگیری اعراب و یهود محدود شود، امکان ادامه آن نیز وجود دارد.

مسائل بین تمدنها بطور فزاینده‌ای جای مسائل بین ابرقدرتها را بعنوان برترین مسائل در برنامه‌های بین‌المللی می‌گیرد. این مسائل شامل گسترش تسلیحات (بویژه، سلاحهای مخصوص کشتار جمعی و ابزارهای شلیک آنها)، حقوق بشر و مهاجرت می‌باشد. در زمینه سه مسئله فوق، غرب در يك طرف و دیگر تمدنهای عمده در طرف دیگر قرار دارند. برزیدنت کلینتون در اظهارات خود در سازمان ملل بر تشدید تلاشهای بین‌المللی برای محدود کردن جنگ افزارهای هسته‌ای و دیگر سلاحهای غیر متعارف تاکید کرد. کشورهای اسلامی و کنفوسیوسی نیز در تلاشهای خود برای دسترسی به سلاحهای مذکور اصرار می‌ورزند. حدودی که کشورها حقوق بشر را رعایت می‌کنند، آشکارا شکاف‌های موجود بین تمدنها را نشان می‌دهد: غرب و ژاپن تقریباً به خوبی حقوق بشر را رعایت می‌کنند؛ آمریکای لاتین، هند، روسیه، و بخشهایی از آفریقا نیز تا اندازه‌ای آن را رعایت می‌کنند؛ چین، بسیاری از کشورهای آسیایی و اغلب جوامع اسلامی به حقوق بشر توجه کمتری دارند. افزایش مهاجرت از سرزمین‌های غیر غربی به نگرانی موجود در آمریکا و اروپا دامن زده است. دیگر کشورهای اروپایی همراه با آلمان مقررات مربوط به مهاجرت افراد را سخت‌تر می‌کنند و این درحالی است که محدودیت‌ها در مورد رفت و آمد مردم در داخل جامعه اروپا با شتاب لغو می‌گردد. در آمریکا موج‌های گسترده مهاجران تازه موجب شده که دولت ضوابط محدود کننده جدیدی اعمال کند، گرچه

معرض تهدید فرهنگی ناشی از جنوب و جایگزینی آن با خطر ایدئولوژیکی شرق هستند.

ما در جهانی زندگی نمی کنیم که کشورهای آن منفک و بدون ارتباط با یکدیگر باشند. دنیای ما متشکل از کشورهایی است که به لحاظ تاریخی، فرهنگی، مذهب، زبان، موقعیت جغرافیایی و نهادها در سطوح مختلفی بهم پیوند خورده و در هم آمیخته اند. در سطحی گسترده، این گروه بندیها همان تمدنها هستند. انکار این واقعیت همان انکار واقعیتهای اساسی هستی بشری است.

«جایگزین تصنعی»، که توسط برخی منتقدان مقاله روبرویی تمدنها ارائه شده، نمونه جهان واحدی است که در آن تمدن جهان شمولی وجود دارد یا اینکه در سالهای آینده احتمالاً به وجود خواهد آمد. پراضح است که انسان برای هزاران سال دارای ویژگیهایی بوده که او را از سایر موجودات متمایز می ساخته است. این ویژگیها با وجود فرهنگهای بسیار متنوع، همچنان با برجا مانده است. این استدلال که يك فرهنگ یا تمدن جهان شمول هم اکنون در حال شکل گیری است، به صورت مختلفی مطرح می شود که هیچ يك مبنای استدلالی محکمی ندارد.

اول - استدلال می شود که فروپاشی کمونیسم شوروی به معنای پایان تاریخ و پیروزی جهانی لیبرال دموکراسی در سراسر جهان است. نتیجه این استدلال نیز همان نگرش يك بُعدی به قضیه است که ریشه آن نیز در این تفکر مربوط به جنگ سرد نهفته است که لیبرال دموکراسی را تنها جایگزین کمونیسم می داند و اینکه از بین رفتن اولی به گسترش جهانی دومی منجر می شود. اما بدیهی است که بسیاری از رژیمهای استبدادی، ناسیونالیستی، صنف گرا، کمونیست مبتنی بر اقتصاد بازار آزاد (مانند چین) در جهان امروز وجود دارند و مهمتر آنکه نگرشهای مذهبی بسیاری است که در جهان بینی سکولار جای نمی گیرد. در جهان نو، مذهب یکی از نیروهای اصلی و شاید تنها نیروی اصلی برای ایجاد انگیزه و بسیج مردم است. اشتباه محض است اگر تصور کنیم که چون کمونیسم شوروی سقوط کرده پس غرب برای همیشه پیروز شده است.

دوم - این پیش فرض وجود دارد که کنش و واکنش زیاد - یعنی ارتباطات و نقل و انتقال بیشتر - موجب بوجود آمدن يك فرهنگ مشترک می شود. این مسئله ممکن است در بعضی موارد درست باشد اما جنگها اغلب در بین جوامعی اتفاق می افتد که، کنش و واکنش زیادی بین آنها وجود دارد و کنش و واکنش اغلب محدودیتهای موجود را تقویت می کند و سبب پدید آمدن مقاومت، عکس العمل و درگیری می گردد.

سوم - چنین فرض می شود که نوگرایی و پیشرفت اقتصادی دارای آثاری همگون است و موجب پدید آمدن فرهنگ مشترک نوبنی می شود که

تقریباً مشابه آن چیزی است که در غرب در قرن حاضر وجود داشته است. بدیهی است که جوامع متجدد، شهرنشین، پاسواد، ثروتمند، و صنعتی شده از ویژگیهای مشترکی برخوردارند که آنها را از جوامع عقب مانده، روستایی، فقیر و غیر پیشرفته متمایز می سازد. اگر چه در جهان معاصر، اکثر جوامع نوگرا، غربی بوده اند اما نوگرایی برابر با غرب گرایی نیست. ژاپن، سنگاپور، عربستان سعودی جوامعی نوگرا و شکوفا هستند اما به وضوح غیر غربی اند. این استنباط غریبها که مردمی که نوگرا شده اند باید «مانند آنها» شوند، جزئی از خودبینی غربی است که فی نفسه نمایانگر روبرویی تمدنهاست. این استدلال که اسلاوها، صربها، اعراب، یهودیان، هندوها، مسلمانان، روسها، تاجیکها، تامیلیها، سومالی ها، تبتی ها، چینی ها، ژاپنی ها و آمریکائیهایی همگی به يك تمدن جهان شمول شناخته شده غربی تعلق دارند، گریز از واقعیت است.

تمدن جهان شمول تنها می تواند محصول يك قدرت جهان شمول باشد. قدرت رُم يك تمدن تقریباً جهان شمول را در محدوده چارچوب جهان قدیم به وجود آورده بود. قدرت غرب در قرن نوزدهم به شکل استعمار اروپایی، و

رهبران گمنام گروههای اقلیت تا سطح بنیانگذاران آمریکا گرایش داشت. درخواست حقوق ویژه گروهی و چند فرهنگی هر دو روبرویی تمدنها را در آمریکا ترغیب می کرد و به گفته آرتور شلزینگر موجب چندپارچگی آمریکا می شد.

ایالات متحده هر روز بیشتر از نظر قومی و نژادی متنوع می شود. براساس تخمینهای اداره آمار و سرشماری تا سال ۲۰۵۰ جمعیت آمریکا در برگیرنده بیش از ۳۳ درصد اسپانیایی الاصل، ۱۶ درصد سیاه پوست و ۱۰ درصد آسیایی الاصل خواهد بود. ایالات متحده در گذشته با موفقیت میلیونها مهاجر را از کشورهای مختلف در خود جذب کرده است زیرا آنها فرهنگ فاتح اروپایی و باورهای آمریکائی آزادی، تساوی حقوق، فردگرایی و دموکراسی را مشتاقانه پذیرفته بودند. آیا چنین روندی در آینده نیز، با توجه به اینکه بالغ بر ۵۰ درصد از جمعیت آمریکا را اسپانیایی الاصل ها و غیر سفیدها تشکیل خواهد داد، در ایالات متحده وجود خواهد داشت؟ آیا در آینده نیز مهاجرین جدید با فرهنگ غالب اروپایی در ایالات متحده همگون خواهند شد؟ اگر آنها جذب نشوند، آیا ایالات متحده واقعاً به صورت يك کشور چند فرهنگی در خواهد آمد و روبرویی تمدنها در آن بروز خواهد کرد؟ آیا ایالات متحده مانند يك کشور با نظام لیبرال دموکراسی باقی خواهد ماند؟ هویت سیاسی ایالات متحده در اصولی که در اسناد اولیه تبیین شده، ریشه دوانده است. غرب زدائی ایالات متحده، در صورتی که محقق شود، آیا به معنای آمریکازدائی است؟ اگر چنین باشد، و آمریکائیهایی دیگر به لیبرال دموکراسی و ایدئولوژی سیاسی اروپایی معتقد نباشند و عمل نکنند، در آن صورت ایالات متحده چگونه که ما آنرا شناخته ایم باقی نخواهد ماند و به دنبال سایر ابرقدرتهایی که صرفاً از طریق ایدئولوژی تعریف شده بودند، در زباله دان تاریخ دفن خواهد شد.

آیا اندیشه بهتری وجود دارد؟

يك نمونه تمدنی، بسیاری از سردرگمی های عمیق بعد از جنگ سرد را تحلیل و تبیین می کند، از اینرو توجه بسیاری را جلب کرده و بحث های فراوانی را در اکتاف جهان به وجود آورده است. آیا نمونه دیگری وجود دارد که بهتر از نمونه تمدنی عمل کند؟ اگر نمونه تمدنها وجود نداشته باشد، چه چیز دیگری را می توان جایگزین آن ساخت؟ نقدهایی که در فصلنامه فارن افرز (ماه سپتامبر - اکتبر) در مورد مقاله «روبارویی تمدنها» نوشته شده است هیچ يك تصویر معتبر دیگری از جهان ارائه نمی دهد، بلکه در بهترین وجه، يك «شبه جایگزین» و يك جایگزین تصنعی پیشنهاد می کند.

شبه جایگزین يك نمونه ایستاست و تعارضی کاملاً تصنعی و بی ربط میان دولتها و تمدنها ترسیم می کند. به گفته فوآد عجمی «تمدنها، دولتها را کنترل نمی کنند بلکه تمدنها در کنترل دولتها هستند». اما بحث پیرامون دولتها و تمدنها برحسب کنترل، امری است عبث و بیهوده. البته دولتها سعی در ایجاد موازنه قدرت دارند. اما اگر این نهایت تلاش آنهاست باید در اواخر دهه ۴۰ کشورهای اروپای غربی با اتحاد جماهیر شوروی بر ضد ایالات متحده آمریکا همدست می شدند. دولتها اساساً در مقابل احساس تهدید عکس العمل نشان می دهند و دولتهای اروپای غربی نیز در آن زمان يك تهدید سیاسی و ایدئولوژیکی را از سوی شرق می دیدند. همان گونه که در مقاله «روبارویی تمدنها» نوشته ام، تمدنها يك و یا چند دولت را در برمی گیرند و دولت ملی نیز همچنان قوی ترین بازیگر در صحنه مسائل بین المللی باقی خواهد ماند. درست همان طور که دولت های ملی عموماً جزء یکی از سه جهان جنگ سرد (جهان کمونیسم، جهان سرمایه داری و جهان سوم) محسوب می شدند، به یکی از تمدنها نیز تعلق داشتند. با از بین رفتن سه جهان جنگ سرد، دولت های ملی به شدت سعی می کنند هویت و منافع خود را براساس تمدن تعریف کنند. دولتها و مردم اروپای غربی اکنون در

مقدس مآبانه‌ای که در بیشتر اظهارنظرهای غربی در پایان جنگ سرد دیده می‌شود، و برتر شمردن ارزشهای غربی، مردم کشورهای آسیای شرقی و جنوبی را آزار می‌دهد.

زبان، بی‌شک در فرهنگ هر ملتی نقش محوری دارد و نوآد عجمی و رابرت بارتلی هر دو استفاده گسترده از زبان انگلیسی را دال بر جهان شمولی فرهنگ غربی می‌دانند (اگر چه مثالی که نوآد عجمی ذکر می‌کند به سال ۱۹۰۰ باز می‌گردد)، اما آیا استفاده از زبان انگلیسی نسبت به دیگر زبانها در حال افزایش است یا کاهش؟ زبانهای بومی در هند، آفریقا و دیگر مناطق رفته رفته جای خود را به زبانهای حکام مستعمراتی می‌دهد. حتی وقتی که عجمی و بارتلی در حال نگارش مقاله خود بودند، مجله نیوزویک با چاپ گزارشی تحت عنوان «انگلیسی دیگر در اینجا صحبت نمی‌شود» به جایگزینی زبان چینی به جای انگلیسی بعنوان زبان بین‌المللی در هنگ کنگ پرداخت. در تحولی مشابه، صربها اکنون زبان صربی را به جای زبان صرب و کروات بعنوان زبان خود اعلام می‌کنند و آنرا با رسم الخط سیرلیک خویشاوندان روسی خود می‌نویسند نه با رسم الخط غربی ویژه دشمنان کاتولیک مذهب خود. به همین ترتیب، آذربایجان، ترکمنستان و ازبکستان نیز رسم الخط سیرلیک ویژه اربابان روسی سابق خود را به رسم الخط غربی ویژه خویشاوندان ترک خود تغییر داده‌اند. در عرصه زبان، قوم‌گرایی نیز بر جهانشمولی چیره می‌شود و این خود دلیل دیگری است بر طلوع گسترش هویت تمدنی.

آیا فرهنگ چیزی است که باید برای آن جان داد؟

به هر سو که بنگری، جهان در تعارض با خویش است. اگر تفاوت‌های موجود در تمدنها عامل این درگیریها نیست، پس منشاء آنها چیست؟ انتقاد کنندگان از نمونه تمدنی برای تحلیل وقایع جهان چه نمونه بهتری ارائه می‌کنند؟ نمونه تمدنی به گونه‌ای بارز در اکناف جهان از ارتباط ریشه‌ای برخوردار است. همانطور که یکی از سفرای آمریکا گزارش کرده است، نمونه تمدن در آسیا همانند آتشی سریع و پر زور در حال گسترش است. در اروپا نیز رئیس اروپایی جامعه اروپا آقای ژاک دلور Jacques Delors اعلام می‌کند که درگیریهای آینده بوسیله عوامل فرهنگی شعله‌ور خواهد شد نه بوسیله عوامل اقتصادی یا ایدئولوژیکی. وی همچنین هشدار می‌دهد که غرب نیاز دارد که نسبت به باورهای مذهبی و فلسفی دیگر تمدنها و شیوه نگرش دیگر ملتها نسبت به منافعشان شناخت عمیقتری پیدا کند و مشترکات موجود در فرهنگهایمان را بشناسد. در مقابل، مسلمانان نیز «رویاری» را بعنوان عاملی برای شناسائی و تا حدودی شهادی در زمینه برتری تمدنشان و بی‌نیازی آن به غرب نگریسته‌اند.

تاریخ به پایان نرسیده است. جهان واحد نیست. تمدنها نوع بشر را متحد یا متفرق می‌سازند. عواملی که درگیری بین تمدنها را بوجود می‌آورد تنها در صورتی قابل کنترل خواهد بود که شناخته شود. در جهان متشکل از تمدنهای مختلف، همان گونه که در مقاله رویارویی تمدنها نوشته‌ام، هر تمدنی باید همزیستی با دیگری را بیاموزد. نهایتاً آنچه برای مردم اهمیت دارد منافع اقتصادی یا ایدئولوژیکی و سیاسی نیست بلکه باورهای دینی، خانواده، رابطه خونی، و عقیده و دیگر چیزهایی است که مردم با آنها شناخته می‌شوند، برای آنها مبارزه می‌کنند و در راه آنها کشته می‌شوند. به همین دلیل است که رویارویی تمدنها بعنوان پدیده محوری سیاست جهانی، در حال نشستن به جای جنگ سرد است و یک نمونه تمدنی بهتر از هر چارچوب دیگری نقطه آغاز مفیدی برای شناخت و همگامی با تحولات جاری در صحنه جهانی فراهم می‌سازد.



سلطه آمریکایی در قرن بیستم، فرهنگ غرب را در بسیاری از نقاط جهان معاصر گسترش داد، اما استعمار اروپایی خاتمه یافته و سلطه آمریکایی نیز در حال افول است در حالی که آداب و رسوم کهن، زبانها، اعتقادات و نهادهای بومی دگر باره خود را مطرح می‌سازند. فرهنگ غربی نیز رو به فرسایش است.

شگفت‌آور اینکه نوآد عجمی، هند را بعنوان شهادی بر قدرت تجدد غربی ذکر کرده و می‌نویسد: «هند به یک کشور هندو تبدیل نخواهد شد. میراث سکولاریسم هندی حفظ خواهد شد». ممکن است چنین باشد، ولی روند غالب بطور قطع از بینش نهر و نسبت به یک جامعه سکولار سوسیالیست غربی و دمکراسی مبتنی بر انتخابات مجلس به سمت جامعه‌ای که بوسیله بنیادگرایی هندو شکل گرفته است، حرکت می‌کند. نوآد عجمی همچنین اضافه می‌کند که «جمعیت گسترده طبقه متوسط هند از سکولاریسم دفاع خواهند کرد و نظام موجود در هند را بدون ایجاد تغییر حفظ خواهند کرد و این کشور را در جایگاه ملتهای متجدد جهان جای می‌دهند». آیا واقعاً هند آنگونه است که نوآد عجمی ترسیم می‌کند؟ در این مورد نیویورک تایمز در مقاله مبسوطی در شماره ۲۳/ سپتامبر/ ۹۳ چنین می‌نویسد: «آهسته آهسته و بتدریج اما با بیرحمی سیلاب گونه‌ای رواج خشونت رو به رشد هندوها علیه اقلیت مسلمان هند در بین طبقه متوسط هندو - که اغلب تاجر و حسابدار، وکیل و مهندس هستند - ابهاماتی را در مورد امکان زندگی بیروان این دو مذهب در هند، در آینده، بوجود آورده است. همچنین در مقاله دیگری که در سوم ماه اوت سال جاری مسیحی توسط کاشوانت سین روزنامه‌نگار هندی در مجله تایم نوشته شده، نقش طبقه متوسط هند، این گونه ترسیم گردیده است: «تحول نگران کننده اینست که تعدادی از کارمندان ارشد دولت، روشنفکران و روزنامه‌نگارانی که از زبان بنیادگرایی هندو سخن می‌گویند معترضند که اقلیتهای مذهبی بویژه مسلمانان کاسه صبر آنها را لبریز ساخته‌اند.» نویسنده همچنین اضافه می‌کند که متاسفانه گرچه ممکن است هند وجهه سکولاری خود را حفظ کند ولی هند از این پس با آن چیزی که در ۴۷ سال گذشته آشنا بوده‌ایم، متفاوت خواهد شد و هندوگرایی نظامی روحیه حاکم بر این کشور خواهد بود. در هند همانند دیگر جوامع، بنیادگرایی در حال خیزش است و عمدتاً یک پدیده طبقه متوسط جامعه هند است.

کاهش قدرت غرب، عقب‌نشینی فرهنگ غربی را در پی دارد. افزایش سریع قدرت اقتصادی کشورهای آسیای شرقی همان گونه که «کشور محبوبانی» ادعا می‌کند به افزایش قدرت نظامی، نفوذ سیاسی و جذابیت فرهنگی منجر می‌شود. یکی از دوستان نویسنده فوق هشدار مزبور را در مورد مسئله حقوق بشر چنین ترسیم می‌کند:

«تلاشهایی که برای ترغیب حقوق بشر در آسیا انجام می‌شود باید با تغییر توزیع قدرت در جهان بعد از جنگ سرد مورد ارزیابی قرار گیرد، اهرم فشار غرب بر آسیای شرقی و جنوبی بشدت کاهش یافته است و زمینه بسیار کمتری برای تحلیل شرایط و اعمال تحریم برای وادار کردن آنها به رعایت حقوق بشر وجود دارد.»

از زمان تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر در ۱۹۴۸ تاکنون، برای نخستین بار کشورها، البته نه همه آنها، به اولویت بخشیدن به سنت‌های یهود - نصاری و قانون طبیعت متمایل شده‌اند: این شرایط بی‌سابقه سیاست‌های جدید جهانی حقوق بشر را تعیین و همچنین زمینه‌های ایجاد درگیری را چند برابر خواهد کرد.

موفقیت‌های اقتصادی باعث بوجود آمدن اعتماد به نفس فرهنگی بیشتری شده است. صرف نظر از این که چه نوع اختلافاتی بین کشورهای آسیای شرقی و جنوبی وجود دارد، آنها روز بروز نسبت به تمدنهای خود آگاه‌تر و به پیدا کردن ریشه موفقیت‌های اقتصادی‌شان در نهادها و سنتهای متفاوت خود علاقمندتر می‌شوند. خودستانی ساده‌اندیشانه و